



مؤسسة انتشارات نگاه

زبان و جایگاه زن

رابین تالمک لیکاف

ترجمهٔ مریم خدادادی و یاسر پوراسماعیل



زبان و جایگاه زن

سرشناسه	: لاکوف، رایین تولمک، ۱۹۴۲-م. Lakoff, Robin Tolmach
عنوان و نام پدیدآور	: زبان و جایگاه زن/رایین تالمک لیکاف ؛ [ترجمه] مریم خدادادی، یاسر پوراسماعیل.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۸ ص. قطع رقعی
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۹۷۷-۹
فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: Language and woman's place : text and commentaries, 2004:
موضوع	: زنان - زبان
موضوع	: Women -- Language :
موضوع	: نقش جنسیت
موضوع	: Sex role :
موضوع	: تعصب جنسی در زبان
موضوع	: Sexism in language :
موضوع	: زبان انگلیسی -- تفاوت‌های جنسی
موضوع	: English language -- Sex differences :
شناسه افزوده	: خدادادی، مریم، ۱۳۶۳ - مترجم
شناسه افزوده	: پوراسماعیل، یاسر، ۱۳۶۰ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۲۰۶HQ :
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۵/۴ :
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۲۱۲۸۷۰

رابین تالمک لیکاف

زبان و جایگاه زن

مریم خدادادی و یاسر پوراسماعیل



مؤسسۂ انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

رابین تالمک لیکاف

زبان و جایگاه زن

مریم خدادادی و یاسر پوراسماعیل

چاپ اول: آبان ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: نقطه .

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۳۷۶ - ۹۷۷ - ۹



مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲ هـ

حق چاپ محفوظ است.

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲ - ۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

فروشگاه شماره ۱: خیابان کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰

تلفن: ۸۸۴۹۰۱۳۸ - ۸۸۴۹۰۱۹۵

negahpublisher@yahoo.com

🌐 www.negahpub.com 📱 [negahpub](https://www.instagram.com/negahpub) 📰 [newsnegahpub](https://www.facebook.com/newsnegahpub)

این کتاب ترجمه‌ای است از
Language and Woman's Place
by
Robin Tolmach Lakoff

تقدیم به دانشجویان ام، از گذشته تا امروز، که
الهام بخش همه آثارم بوده اند. رابین تالمک
لیکاف



امروز، در مقایسه با بیست سال پیش، همه
چیز را متفاوت می‌فهمیم؛ با این حال، فهم
بیست سال پیش ما بی‌فایده نبوده و به فهم
عمیق‌ترِ امروزمان انجامیده است.
رابین تالمک لیکاف، گفتارِ قدرت¹

فهرست مطالب

مقدمه نویسنده بر چاپ ۲۰۰۳	۱۳
بازنگری در زبان و جایگاه زن	۱۵
ارجاعات	۴۵
پیشگفتار	۴۹
بخش اول: زبان و جایگاه زن	۵۵
۱. مقدمه	۵۷
۲. خانمانه حرف زدن	۶۵
۳. صحبت کردن درباره زنان	۸۳
۴. خاتمه	۱۲۱
بخش دوم: چرا زنان خانم اند؟	۱۳۳
۱. مقدمه	۱۳۵
۲. اقسام ادب	۱۵۷
۳. زنان و ادب	۱۷۳

۴. خاتمه ۱۸۷

کتابنامه ۱۸۹

یادداشت‌ها (۲۰۰۳) ۱۹۱

ارجاعات یادداشت‌ها ۲۲۷

مقدمه نویسنده بر چاپ ۲۰۰۳



بازنگری در زبان و جایگاه زن

۱۹۷۵

سخت است به یاد بیاوریم وقتی زبان و جایگاه زن برای اولین بار در سال ۱۹۷۵ منتشر شد تا چه حد دنیای آن روزها با دنیای امروز تفاوت داشت و از این سخت تر آن است که به دنیای آن روزها (ولو در خیال) بازگردیم. کتاب را که دوباره خواندم، دو نکته به یک اندازه به چشم آمد: اینکه دنیا چقدر از آن موقع تا به حال عوض شده و اینکه در عین حال اساساً همه چیز به شکل سابقش مانده است. با اینکه معلومات من هنگام نوشتن این کتاب (در مقام زبان شناس و فمینیست) بسیار کمتر از معلومات امروز بود، کاری که آن موقع انجام شد هنوز هم در طرز فکر امروزمان تأثیر دارد.

نسخه اصلی این رساله در زمانه انقلاب ها منتشر شده بود، انقلاب در زبان شناسی و در تاریخ زنان (و حتی در تاریخ آمریکا). در آن زمان، شاهد انقلاب جوانان علیه جنگ ویتنام و علیه اعتقادات قدیمی «دستگاه حاکم» بودیم. علاوه بر آن، جنبش آزادی زنان نیز ظهور کرد، جنبشی که از جنبش های حقوق مدنی و ضد جنگ نشئت می گرفت، اما تقریباً تا سال ۱۹۶۸ مستقلاً ادامه یافت. سومین (و غامض ترین) انقلاب در زبان شناسی

گشتاری^۱ رخ داد، یعنی پیدایش معناشناسی زایشی^۲. همه اینها در زبان و جایگاه زن نقش داشتند.

من زمانی وارد رشته زبان شناسی شدم که نوام چامسکی و دانشجویان و همکارانش در ام آی تی در حال طرح دستور گشتاری زایشی^۳ بودند. حالا دیگر به سختی یادمان می آید زبان شناسی قبل از ظهور دستور گشتاری زایشی چه وضعیتی داشت: حوزه ای غامض، فوق تخصصی، کمابیش ناتوان در ارائه پاسخ های بزرگ یا حتی مطرح کردن پرسش های نسبتاً بزرگ. زبان شناسی ساختاری^۴ آمریکا - پارادایم حاکم در ایالات متحده تا اواسط دهه ۱۹۶۰ - جلوی پرسش هایی را که از طریق شهودهای پژوهشگر قابل بررسی بودند می گرفت. زبان باید همان گونه تحلیل شود که اخترفیزیک دان کهکشانی را در دوردست ها بررسی می کند. این موضع گیری دلایل تاریخی خوبی داشت، اما تا دهه ۱۹۶۰، زبان شناسی در نتیجه این کار به رشته ای سترون بدل شده بود.

چامسکی، گذشته از اینکه در زبان شناسی (ورشته های دیگر) شخصیتی فوق العاده پرجذبه بود، در جنبش ضد جنگ هم نقشی فعال ایفا می کرد. محال بود در ام آی تی مشغول زبان شناسی باشید و در مورد رخدادهای دنیای پیرامون بی طرف بمانید. جایگاه روبه رشد چامسکی در مقام متفکری که به حوزه های عمومی می پرداخت حاصل مساهمت هایش در زبان شناسی بود؛ او توجه عموم را به این حوزه سابقاً غامض جلب کرد. این موضوع هیجان انگیز بود؛ ما، جوانان و بی قدرتان، می توانستیم در ایجاد انقلاب نقشی هر چند کوچک بازی کنیم. ما می توانستیم زبان و گفتمان رشته ای دانشگاهی - و ملتی - را عوض کنیم.

1. transformational linguistics

2. generative semantics

3. transformational generative grammar

4. structural linguistics

اما بسیاری وقت ها این نکته در مورد انقلاب ها - لاقابل در مورد انقلاب هایی که شخصاً می شناسم - صدق می کند که بلافاصله بعد از پیروزی، دچار انشعاب می شوند. تا اواخر دهه ۱۹۶۰، برای تعدادی از ما روشن شده بود انقلاب زبان شناختی چامسکی همان انقلابی نبود که ما از آن پشتیبانی می کردیم. چامسکی وعده نظریه و روشی را به ما داده بود که زبان را به «پنجره ای روبه سوی ذهن» بدل می کرد. اما در دل نظریه گشتاری استاندارد، چنین امکانی یا اصلاً تحقق نمی یافت یا تحقیقی بسیار محدود پیدا می کرد. با اینکه پژوهشگران می توانستند از ذهن خودشان در نقش ابزارهایی تفسیری بهره گیرند - تا در مورد مطابقت جملات با دستور زبان یا شباهت نحوی جملات حکم دهند - این امکان را نداشتند که معنا را بررسی کنند، چه رسد به قصد گوینده هنگام گفتن جمله ای به شکلی خاص یا اثر آن گفته در مخاطب. دستور گشتاری زایشی به ما امکان می داد رابطه ای صوری میان جملات معلوم و مجهول را مفروض بگیریم، اما این امکان را به ما نمی داد که در مورد چرایی وجود ساخت های مجهول در زبان انگلیسی یا انگیزه گوینده برای کاربرد چنین ساختی صحبت کنیم. چنین تصور می شد که ادواتی مثل ^۱خب، یعنی ^۲یا مثلاً ^۳ ارزش تحلیل ندارند و در عین حال نباید نادیده شان گرفت؛ این ادوات مصادیق «کنش» ^۴ محسوب می شدند نه «توانش» ^۵ و، در نتیجه، تابع قاعده نبودند (با وجود این، کاربران زبان شیوه کاربرد این ادوات را می دانند و چنین دانشی چیزی است که در دستور زبان زبان شناختی به نمایش درمی آید). چنین مواردی رفته رفته تکثیر شدند. نظریه چامسکیایی امکان بررسی آن قسمت هایی از زبان را که بیش

1. well
2. I mean
3. like
4. performance
5. competence

از بقیه پرده از ذهن کاربران زبان و روابط اجتماعی شان برمی داشتند از میان می بُرد. اگر نظریه گشتاری پنجره‌ای به سوی ذهن بود، باید این پنجره را تمیز می کردیم. بعضی از ما کم کم به صرافت افتادیم به دستور گشتاری زایشی عمق ببخشیم؛ ما هنوز خودمان را معتقدان راستین به این نظریه می دانستیم. قواعد و بازنمودهایی را طرح ریزی کردیم تا فرم های زبانی خارجاً دسترس پذیر را با حالات ذهنی - مثلاً میل، فرض و هویت شخصی - مرتبط سازیم و، در عین حال، باور چامسکیایی به تقدم مؤلفه نحوی دستور زبان را حفظ کنیم. ساختار ژرف به کلی ژرف تر، گسترده تر و پیچیده تر شد.

چامسکی و طرفداران پروپاقرصش که به هیچ وجه این ابداعات را حرکت هایی در مسیر صحیح نمی دانستند به تندی لب به اعتراض گشودند و این اعتراض به شکافی پرناشدنی انجامید. آنها استدلال می کردند این نظریه جدید، یعنی معناشناسی زایشی، ناممکن است. ردیه نهایی این بود که این نظریه «زیادی قوی» است: به جای اینکه به صرفه ترین راه برای مرتبط ساختن فرم سطحی با ساختارهای ژرف تر باشد، بر ساخته های پیچیده تر، درهم و برهم و نه چندان قابل صوری سازی^۱ را به نظریه تحمیل می کند؛ معناشناسی زایشی برای با هم مرتبط ساختن ساختارهای ژرف و سطحی به وجود قواعد گشتاری بسیار بیشتر - و بسیار متنوع تری - نیاز داشت، بسیار بیشتر از آنچه مقتضای صورت بندی های ساده و عام نظریه استاندارد بود. مفهوم «بسندهای تبیینی»^۲ که چامسکی مطرحش کرد زبان شناس را ملزم می کرد دست به انتخاب نظریه ای بزند که به ساده ترین و به صرفه ترین شکل ژرفا را به سطح مرتبط می سازد.

ما جواب دندان شکنی دادیم: اگر معیارهای بسندگی کمینه باشند، چه بسا نظریه گشتاری زایشی ساده و به صرفه باشد. اما برای اینکه زبان و ذهن را

1. formalizable

2. explanatory adequacy

با هم مرتبط کنیم، دستور زبان باید پیچیده تر از آن چیزی باشد که در نظریه استاندارد امکان دارد. این پیچیدگی، با اینکه درهم و برهم است، امکان تبیین هایی عمیق تر و رضایت بخش تر را به ما می دهد: بسندگی تبیینی واقعی. این بسندگی تبیینی به زبان شناسان امکان می دهد فرم را با معنا و قصد پیوند دهند و پیوند مشخص و متقن میان فکر، فرهنگ و زبان را اثبات کنند (چیزی که آشکارا در معناشناسی چامسکیایی مفقود است) - پروژه ای بلندپروازانه و، در عین حال، اساسی.

طرفداران دیدگاه مقابل (که آن موقع به نظریه استاندارد بسط یافته^۱ معروف بود) گلایه کنان می گفتند: زیادی بلندپروازانه است. اگر معناشناسی زایشی را تا منتهای نتایج منطقی اش دنبال کنید، همه آنچه کاربران زبان درباره جهان می دانند باید در مؤلفه گشتاری گنجانده شود و در نتیجه نامتناهی خواهد شد. وانگهی، با اینکه خروجی دستور زبان، یعنی جملات هر زبان، خزانه ای نامتناهی است، خود دستور زبان ممکن نیست نامتناهی باشد، وگرنه آموختنش ناممکن می بود و هیچ کس نمی توانست دستور زبان را ملکه ذهنش کند و به زبان خاصی حرف بزند.

اصحاب معناشناسی زایشی گفتند لزوماً این طور نیست. دستور زبان زبان شناختی فقط باید دربرگیرنده جنبه هایی از جهان برون زبانی باشد که در فرم دستور زبانی تأثیر مستقیم دارند: فقط زیرمجموعه ای کوچک از همه چیز. از باب نمونه، دستور زبان باید جایگاه اجتماعی مشارکت کنندگان را هم در نظر بگیرد، لااقل در زبان هایی که کاربران را به تمایز نهادن میان خطاب دوم شخص صمیمی و رسمی وامی دارند. اما لازم نیست شغل، منزلت یا مذهب مشارکت کنندگان را صریحاً ذکر کند. این پروژه انجام شدنی بود. با وجود این، باید همچنان به سؤالی که در مورد این ادعاها مطرح می شد پاسخ

می‌دادیم تا لااقل خودمان را راضی کنیم: کدام قسمت‌های واقعیت روان‌شناختی و اجتماعی، دست‌کم در بعضی از زبان‌ها، حقیقتاً به رمزگذاری زبانی نیاز داشتند؟

هر چند این جار و جنجال در برج عاج زبان‌شناسی ادامه داشت، در دنیای بزرگ‌تر جنگ‌های دیگری هم در جریان بود. تا حدود سال ۱۹۶۸، جنبش فمینیستی (که معمولاً «آزادی زنان»^۱ یا بسیاری اوقات با لحنی توهین‌آمیز women's lib نامیده می‌شود) داشت به استقلال می‌رسید. در بسیاری از موارد، مشخص کردن لحظه آغاز انقلاب‌ها کار بسیار سختی است: آشوب باستیل، مهمانی جای بوستون، یا لحظه‌ای که در آن جنبش زنان شعله‌ور شد. انتشار کتاب *رازگویی زنانه*^۲ نوشته بتی فریدان^۳ در سال ۱۹۶۳ رخدادی سرنوشت‌ساز بود. آموزشی که بسیاری از زنان در جنبش‌های حقوق مدنی و ضد جنگ در مورد نظریه و عمل انقلابی دیدند نیز بسیار اهمیت داشت: زنان، گذشته از تجربه عملی توزیع اعلامیه‌ها، اعتصاب، تحصن و شکل‌های دیگر اعتراض، به این درک نه چندان خوشایند هم رسیدند که قهوه درست کردن و راه انداختن دستگاه‌های پلی‌کپی به آنها واگذار شده بود، در حالی که اعتبار کارهای سنگین فکری از آن مردان بود. فمینیسم، که از دل این تجربه‌ها سر برآورد، در اواخر دهه ۱۹۶۰ به شکل کانون اعتراضی رسا و مستقل ظهور کرد. زنان همه آنچه را از مشارکت‌هایشان - هر چند عمدتاً در پشت صحنه - در جنبش‌های قبلی یاد گرفته بودند در این جنبش جدید، که از آن خودشان بود، به کار بستند.

جنبش زنان برای نخستین بار تابوها را در هم شکست؛ آنها ناگفتنی‌ها را می‌گفتند، نااندیشیدنی‌ها را می‌اندیشیدند، گه‌گاه حتی انجام‌نشده‌نی‌ها را

1. women's liberation

2. *Feminine Mystique*

3. Betty Friedan

انجام می دادند. با اینکه بعید است هیچ وقت لباس های زیرشان را آتش زده باشند، در آن سال های نخستین «خواهری»، قید و بند های قدیمی را به خاکستر بدل کردند. از همان اوایل به اهمیت زبان توجه می شد؛ موضوعاتی مثل «دختر» نامیدن زنان بالغ و کاربرد «عادی» ضمیر مذکر در انگلیسی برای اشاره به همگان [اعم از مذکر و مؤنث] بی پیامد نبودند.

به این ترتیب، معناشناسی زایشی و جنبش زنان به شکل اعتراضاتی به وضع موجود سر بر آوردند: اعتراض به این تصور که باید امور متعارف و «عادی» را درست پذیرفت. هم معناشناسی زایشی و هم بازوی زبان شناختی جنبش زنان در مقیاسی کوچک، با نظر به جنبه های کوچک تر و انضمامی تر زبان، به کار افتادند. نظریه گشتاری (که شامل معناشناسی زایشی هم می شد) امکان گنجاندن نحور را در زبان شناسی فراهم کرده بود (ضد ذهن گرایی^۱ نهفته در ساختارگرایی عمدتاً سطوح بالاتر از ریخت شناسی^۲ را به منطقه ممنوع بدل کرده بود)، اما کماکان از امکان گنجاندن واحدهای بزرگ تر و انتزاعی تر - چرخش های مکالمه ای^۳، پاراگراف ها، گفتمان^۴ - در تحلیل زبان شناختی خبری نبود، تحولی که قرار بود در آینده رخ دهد. زبان شناسی گه گاه درباره «ساختار فراتر از (یا فراسوی) سطح جمله» صحبت می کرد، اما غالباً حرفش این بود که چنین چیزی شدنی نیست. وقتی در این زمینه تلاش می کردیم، واحدهای بزرگ تر را به شکل زنجیره هایی از جملات در نظر می گرفتیم [اگر جمله را با نماد S نشان دهیم]: S + S + S + ...، نه به شکل ساختارهایی که قواعد خاص خودشان را دارند، یعنی به شکل کل هایی متفاوت با مجموع اجزای شان. به همین منوال، وقتی زبان شناسی رفته رفته به رابطه میان زبان و جنسیت پرداخت،

1. antimentalism

2. morphology

3. conversational turns

4. discourse

ما کار خود را با کوچک‌ترین و انضمامی‌ترین واحدها آغاز کردیم: صداها و کلمات. بعداً در اواسط دهه ۱۹۷۰، وقتی زبان‌شناسی (ورشته‌های مرتبط با آن) ابزارهایی برای تحلیل در مقیاس بزرگ‌تر در اختیارمان نهادند، آن دسته از ما که در این حیطه کار می‌کردیم فوراً از این ابزارها بهره گرفتیم.

پس معناشناسی زایشی و جنبش زنان از دو جهت به یکدیگر شبیه بودند: هر دو خاستگاهی انقلابی داشتند و هر دو می‌بایست باورهای دیرینه را به پرسش بگیرند و براندازند. به هر صورت، در مورد خود من، این دوازدهم جهت دیگر نیز با هم همراه شدند. علاقه من به نقطه اشتراک زبان و جنسیت در دو جبهه پدید آمد: مشارکت سیاسی من در جنبش زنان و اشتغال دانشگاهی‌ام به مباحث گشتاری.

اگر بخواهیم ثابت کنیم دستور زبان ما محدود است، باید ثابت کنیم معناشناسی زایشی می‌تواند امکان تمایز میان دو مفهوم زیر را نشان دهد: مفاهیمی که مستلزم بازنمایی شدن در ساختار زیرین‌اند (زیرا دست‌کم در بعضی از زبان‌ها صریحاً ثبت شده‌اند) و مفاهیمی که چنین نیستند. اما کدام انواع مفاهیم نیازمند اندراج در ساختار زیرین‌اند؟ یک جواب احتمالی جنسیت است.

سی سال پیش، اندراج جنسیت در حیطه پژوهش زبان‌شناختی آن قدری که امروزه به نظر می‌آید واضح نبود. محققان صرفاً حاضر بودند به این نکته اذعان کنند که در چند زبان «نامتعارف» (ژاپنی، دیربال^۱، آراواک^۲ و کوآزاتی^۳) جنسیت طرفین گفت‌وگو و موضوعات مکالمه مستلزم ثبت زبان‌شناختی و، در نتیجه، (می‌شود گفت) مستلزم بازنمایی شدن در

1. Dyrbal

2. Arawak

3. Koasati

ساختار زیرین اند. اما ظاهراً این نکته در مورد زبان انگلیسی و سایر زبان‌هایی که احتمالاً پژوهشگران با آنها آشنا بودند صدق نمی‌کرد. وانگهی، اگر نتوان برای اندراج جنسیت در زبان انگلیسی دلیلی به دست داد، آن وقت مسلماً جنسیت بخشی از دستور زبان جهان شمول و، در نتیجه، بخشی از ساختار زیرین به حساب نخواهد آمد. جنسیت جزء آنچه به زعم آنها «جالب توجه» است تلقی نخواهد شد (مثل «ساختار فراسوی سطح جمله»).

پس من در زبان و جایگاه زن سه هدف را دنبال می‌کردم:

۱. نشان دادن اینکه دست‌کم یک موجود بیرون‌زبانی (جنسیت) نیازمند بازنمایی زبان شناختی است؛

۲. نشان دادن اینکه جنسیت، حتی در زبان‌هایی مثل انگلیسی که در آنها وجودش (شاید) کمتر از زبان‌های «نامتعارف» به چشم می‌آید، مستلزم بازنمایی زبان شناختی است (این دو دغدغه‌های من در مقام زبان‌شناس بودند)؛

۳. به‌کارگیری مغایرت‌های زبانی میان زنان و مردان در نقش خطایاب بی‌عدالتی‌های اجتماعی و روانی در میان دو جنس (این دغدغه من در مقام فمینیست بود).

۲۰۰۳

راهی دراز پیموده‌ایم (عزیزم). این جمله نقل به معنای پیامی بازگانی در دهه ۱۹۷۰ است. مثل احساساتی که در این پیام بازگانی ابراز شده‌اند، شاید تغییراتی که در کلیشه‌های جنسیتی رخ داده‌اند دلگرم‌کننده به نظر آیند، اما وقتی دقیق‌تر بررسی‌شان می‌کنیم، می‌بینیم بسیاری اوقات مایه نومیدی‌اند. با این حال، بسیاری از عباراتی که آن موقع رواج داشتند و کارشان این بود که

زنان را سر جای شان بنشانند امروزه کمرنگ شده‌اند یا به کلی از میان رفته‌اند. تفاوت میان شیوه‌های بد و قدیمی حرف زدن و این زبان پرمشغله که امروز به کار می‌بریم گویای مسیر دور و درازی است که پیموده‌ایم:

- به بانوی اول سابق، هیلاری رادم کلینتون، در رسانه‌ها (حتی امروزه، مدت‌ها پس از دوره‌ای که در کاخ سفید بوده است) با عناوینی همچون فمینیست سرکش و روسپی افسارگسیخته اشاره می‌شد (در حالی که بانوی اول فعلی، لورا بوش، بسیاری وقت‌ها، در تقابلی پنهانی با هیلاری، سربه‌راه و دلنشین قلمداد می‌شود)؛
- «فمینیسم» و «فمینیست‌ها» مدام مورد انتقادهای شدید قرار می‌گیرند، چون منشأ همهٔ شرور تلقی می‌شوند (میزان زیاد جرم و جنایت، اعتیاد به مواد مخدر، افول نظام آموزشی و، مطابق آنچه در سامرز [Sommers, 2002] آمده و در ادامه از آن بحث می‌شود، مشکلاتی که مردان با آنها روبه‌رو می‌شوند)؛ زنان جوان‌تر هم، با اینکه ارزش‌های فمینیستی را در پیش می‌گیرند، مرتباً هم‌نظری‌شان را با فمینیسم انکار می‌کنند؛
- به یاد گذشته‌ای که در آن مردها مرد بودند، زن‌ها زن بودند، طلاق در کار نبود و بچه‌ها دیده می‌شدند بی‌آنکه شنیده شوند حسرت می‌خورند؛ این گذشته را دورانی طلایی و به یادماندنی می‌دانند - گرچه پژوهش تاریخی نشان می‌دهد چنین روزگاری یا هیچ وقت وجود نداشته یا به اندازه‌ای که این افسانه می‌گوید برای بسیاری از آدم‌ها خوشایند نبوده است.

زبان‌شناسی نیز به بلوغ رسیده است. با اینکه یک نسل پیش، جایگاه «ساختاری فراتر از سطح جمله» چیزی شبیه به اژدها بود (یعنی افسانه‌ای و مهلک)، امروزه این ساختار یکی از حوزه‌های پذیرفته‌شدهٔ زبان‌شناسی

است و مجموعه‌ای از روش‌های کشف و تحلیل، به منظور فهمیدن این ساختار، پدید آمده است. تا اواسط دهه ۱۹۷۰، مکالمه‌کاوی^۱ وارد زبان‌شناسی اجتماعی شده بود؛ در طول دهه ۱۹۷۰، کاربردشناسی^۲ توجهش را بر کارکرد و نه فرم پدیده‌هایی در سطح جمله متمرکز کرده بود و آنها را به صورت «اظهارات»^۳ و نه «جملات» بازگو می‌کرد.

تا دهه ۱۹۸۰، گفتمان‌کاوان^۴، بسیاری اوقات از طریق مکالمه‌کاوی، انواع زیادی از انتقال پیام را بررسی می‌کردند: زبان به کاررفته در دادگاه‌ها، در مهمانی‌های شام، بین دو جنس، در محل کار (البته مثال‌های بسیار بیشتری از این دست می‌توان زد). در این تحلیل‌ها تصریح می‌شد گفتمان را نه به صورت زنجیره‌هایی از Sها بلکه باید به صورت زبانی معطوف به اهداف تعاملی و روان‌شناختی مشخص فهمید. این تغییرات را همگان نپذیرفتند. بعضی از افراد از تعمیم زبان‌شناسی به این حوزه گسترده ناراحت بودند: آنها هنوز هم زبان را رشته‌ای از فرم‌ها می‌دانند که ربطی به کارکرد ندارد. به نظر برخی، زبان‌شناسی فقط در این صورت ممکن است به شایستگی رشته‌ای دانشگاهی بدون سیاست‌زدگی و «بی‌طرف» باقی بماند. به گمان برخی از آنها، زبان‌شناسی فقط در این صورت ممکن است رشته‌ای «علمی» و شایسته احترام باشد. اما به عقیده گروهی دیگر، چیزی به اسم زبان صرفاً در مقام انتزاع و نظریه در خلأ وجود ندارد؛ زبان را فقط می‌توان محصول نیاز و خواست انسانی دانست. در این خصوص، می‌توان به این امور اشاره کرد: مشارکت پرشور در کنفرانس‌های زبان و جنسیت، تعداد انبوه مجلات مربوط به زبان‌شناسی اجتماعی، گفتمان و کاربردشناسی و این امر که وقتی مردم عادی به زبان‌شناسی توجه می‌کنند، توجهشان حتماً معطوف

1. conversation analysis
2. pragmatics
3. utterances
4. discourse analysts

به یکی از انواع مضاف آن است (گوش جنسیتی، «زبان انگلیسی سیاهان»^۱، حفظ زبان). در این صورت، می‌توان با اطمینان گفت «ساختار فزاتر از سطح جمله» به شکل حوزه‌ای مطالعاتی در زبان‌شناسی ماندگار است، همان‌طور که می‌توان با اطمینان گفت زنان در جایگاه کاربران عمومی زبان و سازندگان معنای عام ماندگارند. غرغرها در مورد هر دوی اینها نشان‌دهنده حتمیتشان است.

تغییرات هر دو حوزه از زمان نوشتن زبان و جایگاه زن به حدی بوده که اگر امروز این کتاب را می‌نوشتیم، رویکردی کاملاً متفاوت در پیش می‌گرفتم. همچنان می‌توان کلمه یا عبارتی کم کاربرد را جداگانه در نظر گرفت و در مورد دلالتش تأمل کرد: می‌توان گلایه‌های بی‌وقفه در مورد «تحقیر مردان»^۲ را بررسی کرد (و حال آنکه در طول تاریخ توجه بسیار کمی به «زن‌ستیزی» شده و بخش زیادی از همین اندک توجه هم یا خنثی بوده یا حتی مثبت)؛ اما در مقابل می‌توان اشاره کرد به اینکه مفهوم «همسرآزاری» و «تجاوز به آشنایان»^۳ رفتارهایی منفی و اساساً قابل اقدام کیفری قلمداد می‌شوند. می‌توان با تردیدی بیشتر در مورد بحث‌های مربوط به میل زنان به «داشتن همه چیز با هم» (شکلی مشخصاً زنانه از حرص و طمع) یا ظهور «آبرامان»^۴ یا «مامان فوتبالی»^۵ نظر داد. می‌توان به این نکته اشاره کرد که عباراتی از این دست نشان می‌دهند جایگاه زنان هنوز هم با جایگاه مردان برابر نیست: به هیچ وجه برایمان عجیب نیست مردان بخواهند «همه چیز را با هم داشته باشند»

1. Ebonics

2. male-bashing

3. acquaintance rape

۴. supermom: مادری که هم از بچه‌ها مراقبت می‌کند، هم آشپزی و نظافت و... می‌کند و، در عین حال، شغلی هم بیرون از منزل دارد. این مفهوم به شکل مثبت به کار می‌رود..م.

۵. soccer mom: مادری که وقت زیادی برای بردن بچه‌های خود به تمرینات ورزشی، کلاس موسیقی و... صرف می‌کند و در آمریکا نمونه متعارف زنانی از طبقات متوسط روبه بالا قلمداد می‌شود..م.

بی آنکه کسی آنها را برای این تقلاها به سخره بگیرد. «آبربابا» یا «بابای فوتبالی» یا اصلاً «بابای مدرسه رقص»^۱ نداریم، در حالی که در مورد زنان چنین عباراتی به کار می‌روند. زنی را که تلاش می‌کند خانواده و حرفه را با هم داشته باشد به «ریل مامان بودن» می‌اندازند یا به او هشدار می‌دهند در خانه بماند و مراقب خانواده‌اش باشد تا خدای نکرده آن روزی نیاید که از طریق «دوربین» ثابت شود پرستار بچه درست به وظایفش عمل نمی‌کرده است. همه اینها در حالی است که به مرد صاحب شغل و خانواده فقط و فقط به چشم فردی موفق نگریسته می‌شود. «مادر خانه نشین»^۲ (واژه‌ای که خوشبختانه [در ایالات متحده آمریکا] جانشین «زن خانه دار ساده» شده است) هنوز - اگر نه از نظر آماری، از نظر روان شناختی - عادی به نظر می‌رسد. لااقل حتی چنین تحلیل ساده‌ای نشان می‌دهد زبان هنوز پنجره‌ای به سوی ذهن است: کلماتی که در دوده گذشته ساخته‌ایم تردیدها و امکان‌های تازه پیش روی ما را منعکس می‌کنند.

اما از آنجا که ما زبان‌شناسان امروزه راه‌های مؤثرتری برای پیوند دادن زبان با واقعیت در اختیار داریم، یک راه خوب برای بازاندیشی و زمینه‌سازی مجدد مدعیات زبان و جایگاه زن این است که نه به کلمات یا جملات که به گفتمان در مقیاسی کلان نظر کنیم. ما در سطح جامعه چگونه درباره زنان، درباره فمینیست‌ها، درباره جنسیت‌ها و نقش‌های خاص هر کدام از آنها حرف می‌زنیم؟

می‌توانیم در دو سطح به گفتمان نظر بیندازیم: اولاً، گفتمان عمومی به معنای خاص: حرف‌هایی که در عمومی‌ترین حوزه‌ها درباره موضوعات فوق زده شده است؛ و ثانیاً، فراگفتمان^۳: حرف‌هایی که درباره همین حرف‌ها زده شده است (نقد‌ها و اندیشه‌هایی درباره این حرف‌ها). در مورد هر کدام از

1. ballet-school-dad
2. stay-at-home-mom
3. metadiscourse

اینها که تأمل می‌کنیم، باید لااقل به همان اندازه که دغدغه حرف‌های زده شده را داریم دغدغه حرف‌های نزده را هم داشته باشیم.

درمی‌یابیم بحث جنسیت، امروزه هم مثل دوره قبل، بحثی توجه‌برانگیز است. «آزادی زنان» کار تمام شده‌ای نیست؛ نسبت‌های جنسیتی هنوز هم در حال تغییر، تکامل و انقلاب، پیشرفت و پسرفت‌اند. هنوز در تک‌وتای تعیین تکلیف این مسائلیم: کدام زبان «عادی» است؟ کدام زبان ارزش بحث یا انتقاد دارد؟ گرایش‌ها، رفتارها یا اظهارات نوظهور چه معنایی دارند و چگونه باید مقوله‌بندی‌شان کرد؟ پروژه ما صرفاً سازمان‌دهی مجدد یکی از جنبه‌های اصلی هویت ماست، یعنی جنس و جنسیت ما - زبان این سازمان‌دهی مجدد را برای ما سهل و ممتنع می‌کند.

وقتی در حال نوشتن این مقدمه بودم، دو مقاله در مجله نیویورک تایمز منتشر شدند که هر دو نمونه‌ای از معضلات کنونی ما را به نمایش می‌گذاشتند. درست است موضوعات مورد بحث در این دو مقاله در دهه ۱۹۷۰ هم مطرح بودند، اما در آن زمان توجه نشریه‌ای چنین معتبر را به خود جلب نمی‌کردند. محتویات این مقالات، سبک نگارش آنها و زمان و مکان انتشارشان به ما، به منزله افراد و به منزله فرهنگ، چیزهایی درباره شیوه کنونی رویارویی ما با جنسیت می‌گویند.

مقاله اول (از نظر ترتیب زمانی) مقاله مارگارت تالبات^۱ (۲۰۰۲) با عنوان «داستان‌های آب‌رمان»^۲ است. این مقاله درباره کشمکش‌های زنان امروزی در مواجهه با خانواده و حرفه و افسانه «داشتن همه اینها با هم» بحث می‌کند. تالبات در حیرت است از اینکه زنان مدرن «به هم ریختگی» معمول زندگی زنان شاغل را عجیب می‌دانند، از اینکه آنها همیشه باید با یک دست چند هندوانه بردارند و این وسط گاهی یکی دو تا از هندوانه‌ها هم از

1. Margaret Talbot

2. "Supermom Fictions"

دستشان می افتد. تالبات حرف معقولی می زند وقتی می گوید: زندگی این طوری است و بیشتر ما یاد می گیریم به خوبی از پشش برآییم. اما او این سؤال را هم مطرح می کند: چرا فکر می کنیم این وضعیت ممکن بود به گونه ای دیگر رقم بخورد؟ او در پاسخ می گوید «فمینیسم» ما را همراه کرده است و دو مثال می زند: یک تبلیغ ادکلن در دهه ۱۹۷۰ (اما کسی نیست پرسد: مگر «فمینیست ها» این تبلیغ را نوشته بودند؟) و ترانه «من زنم»^۱ از هلن ردی^۲ که اسمش را می گذارد «سرود داشتن همه چیز با هم» (Talbot, 2002: 11).

خب، شاید این طور باشد. اما مشکل تحلیل تالبات این است که، طبق معمول، معضلات زنان در دنیای جدید یا به بی منطق بودن و حرص و طمع آنها نسبت داده می شود یا به خواسته های ناممکن «فمینیسم». اما آیا جواب سومی ممکن نیست؟ شاید زندگی زنان به هم ریخته است چون کسی چندان کمکی به آنها نمی کند. در دهه ۱۹۷۰، عجیب نبود اگر زنان موقعیت خودشان را با موقعیت مردان مقایسه می کردند و می پرسیدند: چرا ممکن نیست - و نباید - مسیر زندگی زنانه و مردانه مشابه یکدیگر باشد؟ اگر مردان می توانند هم خانواده داشته باشند و هم شغل، بدون اینکه به هم بریزند یا متهم به حرص و طمع شوند، چرا زنان نتوانند؟ (به همین منوال، اگر مردان بخواهند سال های زیادی از عمرشان را در خانه و کنار بچه ها بمانند، چرا این کار تقریباً همیشه مضحک یا غیرمردانه به نظر می آید؟) در اینجا هم، طبق معمول، خطابه های رایج نمی گذارند حتی آدم هایی معقول و باشعور مثل تالبات به فریبکاری نهفته در استدلال هایشان توجه کنند، زیرا در این استدلال ها نیاز به نوعی تغییر اجتماعی عمیق در نظر گرفته نمی شود.

1. "I Am Woman"

2. Helen Reddy